



به نام خداوند جان و خرد

علم (ع) حقیقت ناشاکسته

مریم صباغ زاده ایرانی

مریم صباغ زاده ایرانی ۱۳۴۳ -
علی (ع) حقیقت ناشناخته / مریم صباغ زاده.
تهران: روزنامه همشهری، ۱۳۸۸
۲۴ ص.

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۲۴۱-۰۹۲-۷

کتاب همشهری: ۱۱۸
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا. (فهرست نویسی پیش از انتشار).
علی بن ابیطالب (ع)، امام اول، ۲۲ قبل از هجرت - ۴۰ ق.

BP ۸۳۳۲/ج۸۷ ۱۳۸۷
۱۳۱۴-۱۵

۸۴۳/۶۲

کتابخانه ملی ایران



علی (ع) حقیقت ناشناخته (به مناسبت سالروز شهادت حضرت علی (ع))

نویسنده: مریم صباغ زاده ایرانی
ناشر: روزنامه همشهری
شماره کتاب: ۱۱۸
تاریخ انتشار: ۸۸/۶/۱۹
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۴۱-۰۹۲-۷
شمارگان: ۴۰۰ هزار نسخه
تلفن: ۲۳۰۲۳۳۳۹

پست الکترونیکی:

Ketabehamshahri@hamshahri.org

به عنوان مقدمه

یا علی!

یادش به خیر آن روز مبارکی از سالی در همین نزدیکی‌ها، که من در چنین شب‌هایی به پابوس تو آمده بودم و در صحن و سرایت زیارت‌نامه می‌خواندم: «اللّٰهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ إِنَّهُ قَدْ بَلَغَ عَن رَسُولِكَ ... و جَاهِدَ النَّاكِثِينَ فِي سَبِيلِكَ وَ الْقَاسِطِينَ فِي حُكْمِكَ وَ الْمَارِقِينَ عَن أَمْرِكَ ...». و می‌خواندم: «السَّلَامُ عَن يَعْسُوبِ الدِّينِ وَ الْإِيْمَانِ وَ كَلِمَةِ الرَّحْمَنِ. السَّلَامُ عَلَي مِيزَانِ الْأَعْمَالِ وَ مُقَلَّبِ الْأَحْوَالِ وَ سَيْفِ ذِي الْجَلَالِ وَ سَاقِي السَّلْسَبِيلِ الزَّلَالِ...». و می‌خواندم: «السَّلَامُ عَلَي الصَّرَاطِ الْوَاضِحِ وَ النُّجْمِ الْلَائِحِ وَ الْإِمَامِ النَّاصِحِ وَ الزَّنَابِرِ الْقَادِحِ...». و به یاد این گفته «کارلایل» متفکر معروف بودم که: «تاریخ را انسان‌های متوسط جوامع پدید آورده‌اند که در پشت سر قهرمانان خود ایستاده‌اند و از آنها تبعیت می‌کنند. اگر این قهرمانان نبودند، مردان متوسط هرگز جز از زندگی عادی خود گامی فراتر نمی‌رفتند». من فکر کردم که تو به عنوان قهرمانی که جهان قهرمانیت شایسته تکریم است، چه کسانی را پشت سر داری؟ اصحاب جمل را که به عنوان بزرگان دین و نزدیکان

پیامبر، عدل تو را تاب نیاوردند و علیه تو لشکر کشی کردند؟ یا اهای صفین که وقتی تو، امیر پیروز میدان جنگشان بودی، با دسیسۀ عمرو عاص گول خوردند و به تو فشار آوردند تا در برابر قرآن‌هایی که بر سر نیزه‌ها شده بود، کوتاه بیایی و به جای پیروزی قطعی به صلحی موقتی تن بدهی و وقتی کار به حکمیت می‌کشد، همین مسلمانان ناشی، حکمیت ابن عباس را نپذیرند و در عوض ابوموسی اشعری را به تو تحمیل کنند؟

یا آیا آن ده هزار سپاهی بریده و جدا شده از ماجرای صفین را پشت سر داری که بعد از انتخاب اشعری و شکست او، همه چیز را به گردن تو انداختند و آزارشان را به حدی رساندند که با آنان وارد میدان کارزار شدی و در نهروان شکستشان دادی. اما از رگ و ریشه‌شان کسی ماند تا در ایامی نزدیک، محراب مسجد کوفه را به خون تو رنگین کند!

حاشا که پشت سر تو اینها باشند. اگر تابعین تو اینها بودند، کبريایی تو در یاد و خاطره تاریخ نمی‌ماند. پشت سر تو «همام» ایستاده است، همان صحابی بزرگ که در طهارت و پاکی آنچنان بود که چون صفات متقین را بر او خواندی میان شنیدن و شدنش، یک صحیفه فاصله بود، و بعد جان باختن پایان کار او.

پشت سر تو کمیل است که ارادتش به تو رمز جاودانگی است و حُجر است که از زمان شهادت تو تا وقتی به جرم خونخواهی تو در «مرج العذرا»ی شام گردن زدندش، هرگز از این حسرت دست برنداشت که ای کاش در محراب مسجد کوفه، تنها یک ذراع از تقدیر پیشی می‌گرفت تا تو در خون خود غوطه‌ور نشوی!

پشت سر تو میثم تمار ایستاده است که روزی وقتی در کنار هم از خلستان می‌گذشتید، تو نخلی را به او نشان دادی و گفتی: «تو را عاقبت

به جرم دوستی ما از بالاترین شاخهٔ این درخت خواهند آویخت.» بعدها هر وقت همراه میثم از کنار این درخت رد می‌شدی، می‌گفتی: «میثم! تو با این درخت، ماجراها خواهی داشت!». از این رو میثم بسیاری وقت‌ها کنار آن درخت نماز می‌خواند و می‌گفت: «مبارکت باد ای نخل! مرا برای تو آفریده‌اند و تو برای من رویده‌ای!».

در جایی می‌خواندم وقتی ابن‌زیاد می‌خواست وارد کوفه شود، پرچمش به شاخ و برگ همین نخل گرفت و پاره شد. ابن‌زیاد این ماجرا را به فال بد گرفت و دستور داد درخت را قطع کنند. نجاری آن درخت را خرید و به چهار قسمت کرد. میثم پسرش صالح را فرستاد تا بر قسمت چهارم درخت، همان قسمتی که تو به آن اشاره کرده بودی و به میثم نوید حلق‌آویز شدن از آن را داده بودی، اسم او را حک کند. صالح این کار را کرد. نجار از آن شاخه، پایهٔ داری ساخت. بعدها وقتی ابن‌زیاد میثم را به دار آویخت، صالح پایهٔ دار را نگاه کرد، همان شاخهٔ درختی بود که اسم پدرش بر آن حک بود!

مولا جان آیا پشت سر تو من هم هستم؟



خلافت علی(ع)، از پس یک وقفهٔ بیست و پنج ساله، زمانی شروع شد که عثمان، خلیفهٔ سوم، به دست مخالفانش به قتل رسیده بود و فتنهٔ قتل وی می‌رفت تا مدینه را به آشوب بکشد؛ نه از این بابت که عثمان خلیفه‌ای محبوب بود، بلکه به دلیل وجود غرض‌ورزانی که می‌خواستند از شرایط موجود به نفع خود، استفاده کنند.

آنهايي که موجبات قتل عثمان را فراهم آوردند، برای خود دلایلی قابل قبول داشتند. از آن جمله، بدعت‌هایی بود که خلیفه در شریعت اعمال